

انقلاب روسیه

سال تحصیلی ۸۷-۸۸

دانشگاه علوم و تحقیقات رشته مدیریت فرهنگی-برنامه ریزی فرهنگی

گرد آوری: جمال حسن بارانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

۳	چکیده
۴	واژگان کلیدی
۵	تزارسیم و نهضت انقلابی روسیه
۶	روسیه در جنگ جهانی اول
۷	انقلاب ۱۹۱۷ روسیه
۱۱	آسیب هاوکاستی های انقلاب روسیه
۱۴	تأثیر نظریات مارکس بر انقلاب
۱۶	فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی
۱۶	بررسی تطبیقی انقلاب اسلامی با انقلاب روسیه
۲۰	فهرست منابع

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، جنبشی سیاسی در روسیه بود که در سال ۱۹۱۷ با سرنگونی دولت موقت که بعد از حکومت تزارها به روی کار آمده بود به اوج خود رسید و به برپایی اتحاد شوروی (که تا سال ۱۹۹۱ برقرار بود) انجامید. این انقلاب در دو مرحله صورت گرفت:

- ابتدا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود که تزار نیکولای دوم، آخرین تزار روسیه، را از سلطنت خلع کرد. این انقلاب پس از کمی کش و قوس دولت موقت، الکساندر کرنسکی، را به قدرت رساند.
- دومین مرحله، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است. انقلاب اکتبر که تحت نظارت حزب بلشویک (منشعب از حزب سوسیال - دموکرات کارگری روسیه) و به رهبری ولادیمیر لنین به پیش می‌رفت، قدرت را طی یک یورش نظامی همه جانبه به کاخ زمستانی سن پترزبورگ و سایر اماکن مهم از دولت موقت گرفت. در این انقلاب افراد بسیار کمی کشته شدند.

در طول این انقلاب در شهرهای اصلی روسیه همانند مسکو و سن پترزبورگ رویدادهای تاریخی برجسته‌ای رخ داد. انقلاب در مناطق روستایی و رعیتی نیز پایه‌پای مناطق شهری در حال پیشروی بود و دهقانان زمین‌ها را تصرف کرده و در حال توزیع مجدد آن در میان خود بودند. (سمی & دان، ۱۳۸۶)

واژگان کلیدی :

انقلاب

روسیه

بلشویک

سوسیالیست

کمونیست

اتحاد شوروی

تزاریسیم و نهضت انقلابی روسیه

انقلاب صنعتی که آغاز شد تاثیر به سزایی بر روسیه گذاشت، و نیروهای اجتماعی را پدید آورد که بعدها به براندازی تزاریسیم منجر گردید. عناصر آزادیخواه در میان سرمایه داران صنعتی و اشراف، به اصلاحات اجتماعی صلح آمیز و سلطنت مشروطه مایل بودند که دموکرات‌های مشروطه‌خواه یا (کادتها) را تشکیل می‌داد. انقلابیون جامعه‌گرا (سوسیال رولوسیونرها) سنت ناردونیک را باهم ادغام کرده بودند و از توزیع زمین بین افرادی که واقعاً بر روی آن کار می‌کردند- رعایا- حمایت می‌کردند. گروه رادیکال دیگر، سوسیال دموکرات‌ها بودند که در واقع نمایندگان مارکسیسم در روسیه محسوب می‌شدند. با جمع کردن پشتیبانی از سوی روشنفکران رادیکال و طبقه کارگر شهرنشین، آنها از انقلاب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حمایت می‌نمودند. (صدای مردم)

در سال ۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به دو جناح تقسیم شد: بلشویک‌های رادیکال به رهبری لنین، و منشویک‌های میانه رو به ریاست یولی مارتف، دوست سابق لنین. بلشویک‌ها براین عقیده بودند که سوسیالیسم روسیه تدریجاً و با آرامش رشد خواهد نمود. بلشویک‌های تحت ریاست ولادیمیر لنین، از تشکیل یک گروه منتخب از انقلابیون حرفه‌ای حمایت می‌نمودند که مقید به یک نظام حزبی قوی بود تا به عنوان گروه پیشگامان طبقه کارگر برای کسب قدرت عمل کند و یک جمهوری دموکراتیک کارگری جایگزین رژیم تزاریسیم شود. رهبر بلشویکها، (ولادیمیر ایلیچ لنین ۱۹۲۴-۱۸۷۰) اعتقاد داشت که انقلابی سراسری تنها راه حل مشکلات روسیه است. (باستانی & آذری، ۱۳۶۰)

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه

عملکرد فاجعه بار نیروهای مسلح روسی در جنگ روسیه- ژاپن در سالهای (۱۹۰۴-۱۹۰۵) ضربه‌ای عمده به رژیم تزاری وارد نمود و ناآرامی را در آن کشور افزایش داد. در ژانویه ۱۹۰۵، واقعه‌ای تحت عنوان یکشنبه خونین، زمانی رخ داد که کشیشی (پدر گاپون) جمعیت کثیری را به سوی کاخ زمستانی در سن پترزبورگ هدایت نمود تا عریضه‌ای را به تزار نیکولای رومانف دوم ارائه نماید. زمانی که جمعیت به قصر رسیدند، سربازان به سوی آنها آتش گشودند و صدها نفر را به قتل رساندند. توده‌های مردم چنان از این کشتار به خشم آمدند که با برقرار کردن اعتصابی عمومی خواستار جمهوری شدند. این نشانگر آغاز انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ بود. شوراهای کارگران در بیشتر شهرها به وجود آمدند تا فعالیت‌های انقلابی را هدایت نمایند.

روسیه فلج شد و حکومت نیز ناکام ماند. در اکتبر ۱۹۰۵، تزار نیکولای رومانف با بی‌میلی بیانیه اکتبر معروف را صادر نمود که ایجاد دوما ملی (مجلس قانونگذاری) را بدون هیچگونه تغییری تأیید می‌نمود. حق رای در آن توسعه می‌یافت، و هیچ قانونی بدون تصویب از سوی دوما نمی‌توانست به مرحله اجرا درآید. میان‌روها راضی شدند، اما سوسیال‌دموکرات‌ها این امتیازات را ناکافی می‌دانستند و به همین دلیل اعتصابات جدیدی را سازماندهی نمودند. تا سال ۱۹۰۵، بین اصلاح‌طلبان تفرقه وجود داشت، و تنها برای مدتی کوتاه موقعیت تزار نیکولای رومانف تقویت شد. (دان، ۱۳۸۴)

روسیه در جنگ جهانی اول

در اوت ۱۹۱۴ روسیه وارد جنگ جهانی اول می‌شود. نخست فقط بلشویک‌ها مخالف جنگ هستند اما شکست‌های روسیه حامیان سلطنت تزار را به حداقل میرساند. تزار نیکولای رومانف دوم و هوادارانش با اشتیاق و «حس میهن پرستی» وارد جنگ جهانی اول شدند، تا به دفاع از رفقای اسلاوی ارتودوکس روسیه، «صربها»، در میدان اصلی مبارزه بپردازند. در اوت ۱۹۱۴، ارتش روسیه وارد آلمان شد تا از نیروهای فرانسوی پشتیبانی کند. اما ضعف در اقتصاد روسیه و بی‌کفایتی و فساد دولت آن تنها برای مدت زمان کوتاهی در زیر پوستین ملی‌گرایی دوآتشه پنهان ماند. اما عقب‌نشینی‌های نظامی و بی‌کفایتی حکومت، به زودی بیشتر مردم را در روسیه ناراحت نمود و کنترل آلمان بر دریای بالتیک و نظارت آلمان-عثمانی بر دریای سیاه، دست روسیه را از بیشتر منابع خارجی و بازارهای بالقوه قطع نمود.

از اواسط سال ۱۹۱۵، تأثیر جنگ و «حس میهن پرستی» در حال تحلیل رفتن بود. کمبود منبع غذا و سوخت وجود داشت، تعداد مجروحان سرسام آور و تورم در حال فزونی بود. اعتصابات در میان کارگران کم درآمد کارخانه‌ها و رعایا افزایش یافته بود که بی‌وقفه خواستار اصلاحات ارضی بودند. ضمناً، بی‌اعتمادی عامه به رژیم از طریق یک منبع کم‌سواد پنهانی، (گریگوری راسپوتین) منتشر می‌شد که نفوذ سیاسی فراوانی در میان حکومت وقت داشت. ترور او در اواخر سال ۱۹۱۶ به این رسوائی پایان داد، اما نتوانست وجهه از دست رفته حکومت استبدادی را حفظ کند.

تختین گنجره شوراها

حکومت آلمان با هدف کارشکنی و خرابکاری در روسیه لنین را با قطار از سوئیس به سوئد و از آنجا به پتروگراد می‌آورد. تروتسکی نیز از امریکا وارد پتروگراد می‌شود. او گرچه بلشویک نیست اما با لنین هم‌آواز می‌شود که حکومت موقت حکومت بورژوازی است. استالین قبلاً در داخل روسیه در تدارک قیام فعال میباشد. سازمان دهندگان

بلشویک با شعار لنین «به جنگ خاتمه دهید.» ، «تمام زمین‌ها برای دهقان‌ها» و «تمام قدرت در دست شوراهای» به میان مردم می‌آیند. نخستین کنگره شوراهای با حضور نمایندگان سربازها، کارگران و دهقان‌ها برگزار می‌شود. از میان بیش از ۶۰۰ نماینده ۱۰۵ نفر از بلشویک‌ها هستند، اما کم کم به آنان افزوده می‌شود. حکومت موقت کرنسکی همچنان در پی ادامه جنگ است اما شکست‌های متوالی باعث فرار سربازان از جبهه می‌شود. (ویکیپدیا)

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، جنبشی سیاسی در روسیه بود که در سال ۱۹۱۷ با سرنگونی دولت موقت که بعد از حکومت تزارها به روی کار آمده بود به اوج خود رسید و به برپایی اتحاد شوروی که تا سال ۱۹۹۱ برقرار بود انجامید. این انقلاب در دو مرحله صورت گرفت: ابتدا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود که تزار نیکولای دوم، آخرین تزار روسیه، را از سلطنت خلع کرد. این انقلاب پس از کمی کش و قوس، دولت موقت را به رهبری الکساندر کرنسکی، به قدرت رساند. دومین مرحله، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است.

در سوم مارس ۱۹۱۷ اعتصابی در یک کارخانه در پتروگراد (نام سابق سن پترزبورگ) رخ داد. تقریباً طی یک هفته تمام کارگران در خیابان‌ها سرگردان شدند و جنگ خیابانی در گرفت. زمانی که تزار، دوما را منحل نمود و به اعتصابگران دستور داد که به کار خود بازگردند، دستورات وی موجب انقلاب فوریه ۱۹۱۷ شد. در آغاز، بلشویکها گروه انقلابی کوچکی بودند، اما در سال ۱۹۱۷ سیطره نفوذشان بخصوص در شهرهای بزرگ بیشتر شد، چرا که آنان ظاهراً آنچه را که اکثر مردم بدنبالش بودند نوید می‌دادند: «صلح، زمین، نان» (آنین، ۱۳۷۸)

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه

دوما دستور انحلال را نپذیرفت، و اعتصابگران بدون اعتنا به رژیم، جلسات دسته جمعی خود را برگزار کردند، و ارتش نیز علناً در کنار کارگران قرار گرفت. چند روز بعد، دولت موقت به ریاست شاهزاده لفوف لووف و با تایید دوما تشکیل شد. روز بعد تزار از حکومت کناره‌گیری نمود. ضمناً، سوسیالیست‌ها در پتروگراد یک شورای کارگران و نمایندگان از سربازان تشکیل دادند تا قدرتی را که از دوما سلب شده بود به آن بازگردانند.

در ماه جولای، رئیس دولت موقت استعفاء داد و الکساندر کرنسکی جایگزین وی گردید که از او پیشروتر بود، اما به حد کافی رادیکال نبود. در زمان حکومت کرنسکی، شوراهای سازمان خود را از طریق تاسیس شوراهای محلی در سراسر کشور گسترش دادند. (آنین، ۱۳۷۸)

کرنسکی مرتکب اشتباه مهلك ادامه درگیری روسیه در جنگ جهانی شد که برای توده‌های مردمی خوشایند و مطلوب نبود. لنین، از تبعید سوئیس وارد روسیه شد و امیدوار بود با تلاش بتواند روسیه را از گردونه جنگ خارج سازد. ترن لنین که وارد ایستگاه شد، مورد استقبال توسط هزاران رعیت، کارگر و سرباز صورت گرفت. (آنین، ۱۳۷۸)

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

دومین مرحله، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است. پس از وقایعی تاریخی، شوراهای کارگران و سربازان کنترل دولت را در اکتبر ۱۹۱۷ به دست گرفتند و کرنسکی و دولت موقت او را به تبعید فرستادند، این وقایع به عنوان "انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه" مشهور گردید.

انقلاب اکتبر که تحت نظارت حزب بلشویک و به رهبری لنین پیش می‌رفت، قدرت را طی یک یورش نظامی همه جانبه به کاخ زمستانی سن پترزبورگ و سایر اماکن مهم از دولت موقت گرفت. در این انقلاب افراد بسیار کمی کشته شدند. در طول این انقلاب در شهرهای اصلی روسیه همانند مسکو و سن پترزبورگ رویدادهای تاریخی برجسته‌ای رخ دادند. ارتشی‌ها شورش کرده و پست‌های خود را ترک می‌نمودند؛ در شهرها گرسنگی و بی‌کاری موج می‌زد انقلاب در مناطق روستایی و رعیتی نیز پایه‌های مناطق شهری در حال پیشروی بود و دهقانان زمین‌ها را تصرف کرده و در حال توزیع مجدد آن در میان خود بودند. در مناطق روستایی، کشاورزان با تصاحب زمینها برای خودشان انقلابی به پا کرده بودند. (آنین، ۱۳۷۸)

تا ماه نوامبر ۱۹۱۷، بلشویکها در شوراها (کمیته‌های انقلابی کارگران) صاحب اکثریت شدند. در روز هفتم نوامبر ۱۹۱۷، بلشویکها در یک کودتای نظامی که از جانب کارگران، نظامیان و ملوانان حمایت می‌شد، قدرت را در روسیه بدست گرفتند. بلشویکها شورای کمیسرهای خلق را بوجود می‌آوردند و لنین صدر شورا و تروتسکی کمیسر امور خارجه می‌شود. مسکو به تصرف بلشویکها در می‌آید و دومین کنگره شوراها برگزار می‌شود. مالکیت خصوصی لغو و کلیه امور به شوراهای روستایی واگذار می‌شود. تمام زمین‌ها میان مردم تقسیم می‌شود. در ۱۹۱۸ بلشویکها رسماً نامشان را به حزب کمونیست اتحاد شوروی تغییر می‌دهند. (آنین، ۱۳۷۸)

آغاز رهبری لنین

لنین اعتقادی به دموکراسی نداشت. او بر این باور بود که بلشویکها نماینده پرولتاریا (طبقه کارگر) بوده و بایستی از زیر سلطه سرمایه داران خارج شوند. لنین یک حکومت «استبداد پرولتاریا» اعلام کرد که در واقع به معنی حکومت استبدادی بلشویک بود. لنین توانست دولت بلشویکها را از مشکل جنگ جهانی با انعقاد «پیمان (نامنصفانه)

۱۹۱۸ برست - لیتوفسک» با آلمان، برهاند که در آن بلشویک‌ها از هرگونه ادعایی نسبت به اراضی فنلاند، سرزمین‌های بالتیک، لهستان، بلاروس، اوکراین، و نیز قلمرو امپراطوری عثمانی چشم پوشی می‌نمودند. (باستانی & آذری، ۱۳۶۰)

بعد از انقلاب

زندگی در روسیه بعد از انقلاب بسیار دشوار گردید. از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ جنگ شدید داخلی باعث ویرانی کشور گردید. اقتصاد کشور از هم پاشید و مردم برای یافتن غذا شهرها را رها کرده و به روستاها پناه بردند. میلیون‌ها نفر در اثر قحطی جان سپردند. با این همه، بلشویک‌ها به حکومت خود ادامه دادند. ارتش سرخ به رهبری تروتسکی با گاردهای سفید ضد انقلابی می‌جنگد. گروه قدرتمند ضدانقلابیون تحت عنوان جنبش سفیدها، شروع به سازماندهی جهت براندازی شوراها نمودند. در عین حال کشورهای متحدین و متفقین (۲۲ کشور) لشکرهای اعزامی متعددی را به روسیه فرستادند تا از نیروهای ضد بلشویک حمایت نمایند. متفقین می‌ترسیدند که روس‌ها با آلمان به خاطر پیمان برست - لیتوفسک ساخت و پاخت نمایند؛ آنها همچنین امیدوار بودند که روس‌های سفید بتوانند سلسله مبارزات خود را علیه آلمان تداوم بخشند. (ساده، اکتبر ۲۰۰۷)

در تابستان ۱۹۱۸ جنگ‌های داخلی در روسیه بین ارتش سرخ بلشویک و ارتش‌های سفید مختلف که توسط حامیان تزار و قدرت‌های خارجی مخالف بلشویک‌ها، پشتیبانی می‌شدند، آغاز شد. فجایع و قتل‌عام‌های بسیاری از هر دو طرف رخ داد. بلشویک‌ها تزار و خانواده‌اش را در اکاترینبورگ واقع در اورال «قزاقستان امروزی» کشتند.

در پائیز ۱۹۱۸ رژیم بلشویک‌ها در موقعیت خطرناکی قرار گرفت، و از سوی متحدین سابق روسیه و دشمنان داخلی مورد دشمنی قرار گرفت، و وارد درگیری پراکنده با جمهوری خواهان ملی‌گرا در بلاروس و اوکراین و نیروهای هرج و مرج طلب گردید. ۵ ژانویه ۱۹۱۸ مجمع موسسان برگزیده دموکراتیک، یک روز پیش از تعطیل شدن توسط دولت بلشویک تشکیل جلسه می‌دهد.

در مقابله با این وضعیت اضطراری، دوره ارباب در روسیه از طریق ارتش سرخ و چکا آغاز شد که همه دشمنان انقلاب را نابود ساخت. اما به دلیل اهداف متعالی، بلشویک‌ها نمی‌توانستند رضایت تمامی عناصر اجتماعی را کسب نمایند. آنها در کنار دیگر موسسات تزاری، پلیس مخفی تزارها را نابود کردند، چراکه مورد نفرت تمامی دسته‌های سیاسی بود، و برای تضمین بقای حکومت خود آن را با یک پلیس سیاسی دیگر جایگزین نمودند.

بلشویک‌ها در جنگ‌های داخلی پیروز شدند و تسلط خود را بر اکثر نواحی امپراتوری روسیه سابق برقرار کردند. تا سال ۱۹۲۰ هرگونه مقاومت گاردهای سفید سرکوب گردید، سربازان خارجی این کشور را تخلیه نمودند، و دولت‌های بلشویک در بلاروس، اوکراین و قفقاز تاسیس شد. (باستانی & آذری، ۱۳۶۰)

در مارس ۱۹۲۱ ملوانان در شورش کرونتساد، خواستار بازگشت دموکراسی شدند. ارتش سرخ، شورش را با خونریزی بسیار سرکوب می‌کند. در این سال اقتصاد در حال ویرانی است. لنین سیاست اقتصادی جدید خود را معرفی می‌نماید و بازار آزاد به شکل محدود را مجاز می‌شمارد. با این وجود، قحطی حداقل ۵ میلیون انسان را در طول زمستان از بین می‌برد. (باستانی & آذری، ۱۳۶۰)

اتحاد شوروی

بالاخره در سال ۱۹۲۳ اتحاد جماهیر سوسیالیست شوروی (USSR) موسوم به اتحاد شوروی، تاسیس می‌گردد و در ۱۹۲۴ لنین از دنیا می‌رود، سپس کشمکش بر سر اینکه چه کسی بعد از مرگ او بر اتحاد شوروی تسلط خواهد یافت، در می‌گیرد. (دان، ۱۳۸۴)

حکومت قدرتمند اما بسیار متکثر استالین

ژوزف استالین در سال ۱۹۲۹ م پس از جدال قدرتی که بعد از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ بر سر جانشینی‌اش در گرفت، تروتسکی را شکست می‌دهد. دو سال بعد، تروتسکی اجباراً به خارج از کشور تبعید می‌شود و استالین رهبر اتحاد شوروی می‌گردد. استالین همه قدرت را در دست گرفته و حرکتی سریع به سوی صنعتی‌شدن را آغاز می‌کند. رعیت‌ها به کار در مزارع اشتراکی وادار می‌گردند. در نتیجه چنین حرکتی، تغییرات بسیار وسیعی در ساختار اجتماعی کشور رخ می‌دهد. دهقانان بسیاری از زمین‌های خود رانده می‌شوند و به کار در مزارع اشتراکی مجبور می‌شوند. اما حاصل همه اینها تغییر وضعیت کشور از اقتصادی عقب مانده، به سوی توسعه بیشتر و افزون‌تر است. حکومت استالین یکی از بدترین حکومت‌های استبدادی در طول تاریخ بود. او هر کسی را که مخالف رژیمش بود یا به زندان می‌انداخت و یا می‌کشت. پلیس مخفی بسیاری از مردم را به علت‌های پوچ و ناچیز دستگیر نمود و به گولاگ فرستاد. اما در مقابل تغییرات بسیار شدیدی در قدرت نظامی و صنعتی و علمی این کشور پدید آمد. مرزهای شوروی بسیار به پیش رفت و این کشور از کشوری دسته دوم در اروپا، تبدیل به ابرقدرت جهانی گشت. به عقیده برخی مورخین، این قربانیان و سرکوب‌ها، بهایی بوده است که برای توسعه شدید شوروی پرداخته شده است. هرچند این عملی غیرانسانی است، اما به هر حال، کشورهای صنعتی نظیر آمریکا و انگلستان و فرانسه نیز برای صنعتی‌شدن و در جریان آن، به سرکوب کارگران خویش و استثمار آنها پرداخته بودند. بعلاوه بسیاری از اروپایی‌ها، کشورهای دیگر جهان را به شدت استعمار کردند و بسیاری از آفریقائی‌ها را به بردگی کشیدند. (دان، ۱۳۸۴)

از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ استالین شروع به پاکسازی ارتش و حزب کمونیست می‌نماید. رهبران کمونیست در طی یک محاکمه نمایشی اعتراف و اقرار می‌کنند. محکومیت متهمین حتی پیش از محاکمه آنها، مشخص شده و مایه استهزای تمام دستگاه قضائی بود. بسیاری از افسران ارشد ارتش اعدام گشتند. (دان، ۱۳۸۴)

نوسازی روسیه

حکومت شوروی بالاخره موفق به نوسازی روسیه گشت، که این کار به قیمت جان افراد بیشماری تمام شد. در این حکومت، اقتصاد و دولت توسط یک حزب اداره می‌شدند. بسیاری از کشورهای جهان، در زمان هایی، از این شیوه برای اصلاح کشور خود بهره گرفته اند. یعنی بصورت متمرکز و برنامه ریزی شده، نابسامانی ها را تشخیص داده، به درمانش بپردازند

آسیب‌ناک‌ترین نوسازی روسیه

اما این شیوه ایرادات و کاستی های خاص خودش را نیز دارد. روسیه پیش از انقلاب، همچنان که گفتیم، اقتصاد فئودالی داشت که به تازگی (اگر چه دیرتر از موعد) در آستانه دگرگونی به سرمایه داری قرار گرفته بود. بنابراین مردم آن ستم دوگانه ی قوانین ارضی فئودالی و آغاز مناسبات کاری سرمایه داری را بر گرده می کشیدند. دسته ای از مارکسیست ها بر این عقیده هستند که انقلابیون قدرت سیاسی را با استفاده از فرصت به چنگ آوردند. این گروه، انقلاب روسیه را، نمونه ای عینی از اینکه "چگونه یک انقلاب مارکسیستی نکنیم" می دانند؛ و به اعتقادشان از دیدگاه تئوری مارکسیستی محض، این تحولات، تناسبی با تئوری ماتریالیسم تاریخی ندارد. (که تروتسکی این امر را کاملاً مطابق قانون تاریخی می دانست) دلیل این عقیده شان این است که، طبق تئوری مارکس، اولین کشوری که باید دستخوش انقلاب کمونیستی می شد، انگلستان یا برخی از دیگر اقتصادهای صنعتی بسیار پیشرفته بود. البته مارکس می‌گفت انقلاب ممکن است در کشور کمتر پیشرفته آلمان نیز وقوع یابد. اما روسیه را در هر حال عقب افتاده تر از آن می دانند که پیشگام شود. به اعتقاد این رفقا، آنگاه که کمونیسم در نقاط دیگر پا گرفت، کمونیسم روسی می‌توانست دنباله روی وفادار آن باشد.

پیش بینی مارکس این بود که انقلاب کمونیستی در پیشرفته ترین نظام های سرمایه داری روی می دهد. این نظام ها نیروهای تولیدی (یعنی تکنولوژی) را تا بالاترین سطحی که سرمایه داری توان آن را داشت، رشد می دادند و آنگاه به دلیل بحرانه ای داخلی خود، راه به کمونیسم می بردند. کسی ادعا نمی کند که روسیه توان تولیدی بالایی داشته!، روسیه تازه گام به مرحله ی سرمایه داری گذاشته بود و از نظر اقتصادی در مقایسه با قدرت های عمده ی

اروپایی پنجاه سال عقب مانده بود. اما آیا سوسیالیست های کشورهای «عقب مانده» باید به بهانه عقب مانده گی، از فعالیت سیاسی دست بشویند؟! مسلماً رزا لوکزامبورگ با این نظر مخالف بوده. به نظر لوکزامبورگ، «عمل سیاسی» هر گونه نارسایی و نارسیدگی در شرایط عینی انقلاب را جبران می کند. البته لوکزامبورگ عقیده داشت که شیوه عمل و نظریه لنینیستی در مورد حزب، نمی تواند به تحقق سوسیالیسم بینجامد. چرا که «مبتنی بر خود آگاهی طبقاتی، خود جوش، مستقیم و بلافاصله توده ها نیست.» به نظر او، برداشت لنینیستی تنها به «دیسپلین» و «وظیفه شناسی» می انجامد. گرچه خود لوکزامبورگ به نارسایی فکری و بی حرکتی طبقه پرولتاریا اذعان داشت و از دشواری برقرار ساختن سوسیالیسم با توجه به روحیه طبقه کارگر آگاه بود، اما با این حال، تنها توده را وسیله اصلی تحقق انقلاب سوسیالیستی می دانست. به نظر او پرولتاریا، تنها می تواند در قالب توده واجد «روح جمعی» ظاهر شود. تروتسکی حزب انقلابی را در تحلیل نهایی، مامایی می نامد که تنها می تواند ادعا کند که مجبور به انجام عمل سزارین است. لوکزامبورگ می گفت «حزب نمی تواند به صورتی قضا و قدری، دست روی دست بگذارد و منتظر ظهور وضع انقلابی باشد.» در درون حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز از ضرورت اعتصاب توده ای و عمل توده ای به جای شیوه های نفوذ پارلمانی حمایت می کرد. شاید توده ها در اندیشه لوکزامبورگ صرفاً سمبلی ایدئولوژیک و رمانتیک بوده باشد، اما به هر حال، برای پیروزی انقلاب، باید به مردم - نه گروه برگزیده انقلابیون - اتکا کرد. (فلسفه تاریخ)

در داخل جنبش انقلابی روسیه، بحث شدیدی بالاگرفت: گروهی موسوم به بلشویک ها (کائوتسکیست ها) استدلال می کردند که شرایط در روسیه آماده ی یک انقلاب مارکسیستی نیست و روسیه قادر به حرکت در راستای انقلاب سوسیالیستی نیست. به باور آنها هر گونه تلاشی در این راستا منجر به بروز فاجعه خواهد شد. این دیدگاه حزب سوسیالیست بریتانیا نیز بود که به خود می بالد که در همان ۲۴ ساعت نخست، انقلاب روسیه را به عنوان انقلابی «غیر مارکسیستی» محکوم کرد. روسیه در مقایسه با قدرت های عمده ی اروپایی کشوری عقب مانده بود، اما بخشی از اقتصاد جهانی بود. یعنی گام به مرحله ی سرمایه داری گذاشته بود و عضوی از سیستم جهانی سرمایه داری بود. در یک مثال ساده تر می توان گفت: زنجیر دنیای سرمایه داری، حلقه های (کشور) مستحکم زیادی دارد و حلقه های ضعیف نیز دارد. لنین نیز برای رساندن مفهوم انقلاب روسیه همین مثال را می زند: " زنجیر در ضعیف ترین حلقه اش شکست. " و تروتسکی اینگونه ادامه می دهد که مردم روسیه مجبور شدند برای بریدن از جنگ (نتیجه ی تضاد های امپریالیسم جهانی) طبقه حاکمه را سرنگون کنند. به این طریق، زنجیر جنگ، در ضعیف ترین حلقه اش شکست. طبق گفته کلوزویتز، جنگ، ادامه سیاست است با وسایل دیگر. نظر تروتسکی این است که گرایشات عمده سیستم امپریالیستی «دوران صلح»، در جنگ اول جهانی، تنها خود را خشن تر منعکس ساختند. هر چه نیروهای کلی تولید بیشتر رشد نمود، رقابت در بازار های جهانی شدیدتر، متخاصمات هر چه بُرنده تر، و رقابت تسلیحاتی هر چه دیوانه تر گردید و این اقدام برای شرکت کنندگان ضعیف تر، بیش از پیش مشکل گشت. تروتسکی به این دلیل مقام اول را در

سقوط کردن به کشور های عقب مانده می دهد؛ و نتیجه گیری می کند که "زنجیر دنیای سرمایه داری همیشه تمایل دارد در ضعیف ترین حلقه اش بشکند." (فلسفه تاریخ)

انقلاب های موفق، به این دلیل بسیار کم هستند که برای پیروزی یک انقلاب، تنها یک سری دستور العمل تکنیکی، کافی نیست. انقلاب مستلزم یک سری شرایط (اجتماعی، سیاسی و...) است. تروتسکی در جواب کتاب مالاپارت، نویسنده فاشیست ایتالیایی، می گوید: «اگر روسیه در شکمش انقلاب را حمل نکرده بود، هیچ دستورالعمل تاکتیکی ای نمی توانست انقلاب اکتبر را به دنیا بیاورد.» انقلاب روسیه می بایست یک انقلاب بورژوایی می شد. اما همانطور که تروتسکی نیز بر این عقیده بود، بورژوازی روسیه، ضد انقلاب بود. اگر بورژوازی جسورانه مسئله ارضی را حل کرده بود، پرولتاریا روسیه، در سال ۱۹۱۷ قادر به تسخیر قدرت نبود. اما بورژوازی روسیه دیر به صحنه آمده بود و نمی توانست دست روی مالکیت فئودالی بلند کند! و حق تعیین سرنوشت جامعه بورژوایی به پرولتاریا منتقل شده بود. لوکزامبورگ این موضوع را قبول داشت که مسایل انقلاب شوروی را، که ناشی از جریانات بین المللی از یک سو و مسایل ارضی از سوی دیگر بود، نمی شد در درون مرزهای جامعه ی بورژوایی حل و فصل کرد. تروتسکی در جواب این پرسش که حتا اگر در همان ۱۵ سال نخست، چه با یک تعرض نظامی موفق از خارج، و چه با اشتباهات غیر قابل جبران حکومت شوروی، سرمایه داری دوباره در قلمرو پهناور شوروی بر پا شود، چه می شود؟ پاسخ می دهد: "به همراه آن (سرمایه داری)، ناتوانی تاریخی اش نیز به پا خواهد خواست و چنین سرمایه داری به زودی قربانی همان تناقضاتی خواهد شد که در سال ۱۹۱۷ باعث انفجارش گردید." (فلسفه تاریخ)

مارکسیست های انقلابی مدت ها پیش از حوادث ۱۹۱۷، پیشروی انقلاب و رل تاریخی پرولتاریای جوان روسیه را پیش بینی کردند. در انتهای این بخش، گوشه هایی از نوشته لئون تروتسکی را مرور می کنیم. شکل پیش بینی سیاسی (تئوری انقلاب اکتبر) که سالها بر انقلاب اکتبر تقدم داشت (نوشته شده در سال ۱۹۰۵):

"در یک کشوری که از نظر اقتصادی عقب افتاده است، پرولتاریا می تواند زودتر از یک کشور سرمایه داری پیشرفته، به قدرت برسد. ... انقلاب روسیه شرایطی را ایجاد می کند که تحت آن، قدرت می تواند (در حالت یک انقلاب پیروز) به پرولتاریا منتقل گردد، حتا قبل از آنکه سیاست لیبرالیسم بورژوایی، فرصت داشته باشد که هنر حکومت کردنش را کاملا در معرض تماشا قرار دهد. ... سرنوشت ابتدایی ترین منافع انقلابی دهقانان با سرنوشت کل انقلاب، یعنی سرنوشت پرولتاریا، پیوند خورده است. به محض رسیدن به قدرت، پرولتاریا به عنوان طبقه آزادکننده در مقابل دهقانان ظاهر خواهد شد. ... پرولتاریا به عنوان نماینده انقلابی ملت، رهبر مورد تصدیق مردم در مبارزه با حکومت مطلقه، بربریت و بندگی، وارد حکومت می شود. رژیم پرولتاریایی، از اولین لحظه، مجبور خواهد شد که برای مسئله ارضی، که سرنوشت توده های عظیمی از مردم روسیه به آن پیوسته است، قد علم کند. ... انقلاب روسیه از نظر وظایف آنی، یک انقلاب بورژوایی است. ولی بورژوازی روسیه ضد انقلاب است. بنابراین پیروزی انقلاب فقط به

صورت پیروزی پرولتاریا ممکن است. ولی پرولتاریای پیروز، در حد پروگرام بورژوا دمکراسی توقف نخواهد کرد و به پروگرام سوسیالیسم ادامه خواهد داد. انقلاب روسیه، اولین مرحله ی انقلاب سوسیالیستی جهانی خواهد شد. ... نیروهای تولید ملی مدت هاست که از محدوده ملی فراتر رفته اند. یک جامعه سوسیالیستی در درون مرزهای ملی عملی نیست. هر چقدر هم موفقیت های اقتصادی یک دولت کارگری چشم گیر باشد، پروگرام «سوسیالیسم در یک کشور» یک خیال خام خرده بورژوایی است، تنها یک جمهوری فدرال اروپایی و سپس جهانی می تواند عرصه ای واقعی برای یک سوسیالیستی هماهنگ باشد. ... " (مورسو روکانتن) (فلسفه تاریخ)

تأثیر نظریات مارکس بر انقلاب

مارکس تئوری خود را با انتقاد به مذهب شروع و با بررسی اقتصاد سرمایه داری بیابان رسانید. مارکس معتقد بود که سیستم سرمایه داری باعث فقر و بیچارگی طبقه گارگر می گردد و تضاد های اجتماعی در این سیستم قابل حل نیستند. (فلسفه تاریخ)

نخست چند نقل قول :

"باید تمام سرمایه و ابزار تولیدی سرمایه دار را مصادر ه و آنها را در اختیار دولت طبقه کارگر قرار داد" (مانیفست) "انقلاب یک عمل کردی است که یک بخش از مردم خواسته های خود را بوسیله اسلحه، توپ و سرنیزه، یعنی با تمام ابزار سرکوب کننده، به بخش دیگری از مردم تحمیل می کنند و از آنجائیکه این نبرد برای حزب برنده بیک نبرد بیهوده تبدیل نگردد باید این حزب با زور و ایجاد رعب و وحشت در بین نیروهای ارتجاعی قدرت خود را به آنها نشان بدهد" (مارکس جلد ۱۸) "فقط بوسیله ترور انقلابی میتوان روند درد مرگ جامعه قدیم و تولد جامعه جدید را کوتاه نمود" (مارکس جلد ۵ بزبان آلمانی این گفتار ها را لنین و یا استالین بیان نکرده اند، بلکه مارکس با صراحت اعلام می کند که برای رسیدن بقدرت و تثبیت آن باید از متدهای تروریستی استفاده کرد. در واقع رهبران کشورهای سوسیالیستی سابق، فقط گفته های پیغمبر خود (مارکس) را به عمل گذاشتند. بدینسان این نظریه درست نیست که ایده کمونیسم ایده ای انسانی است و اشکال فقط به اجرا در آوردن آن در سطح جامعه است. آیا نابودی میلیون ها انسان در روسیه سوسیالیستی و کامبوج و ... در رابطه مستقیم با تئوری مارکس قرار ندارد؟. فیلسوف قرن گذشته آلمان ارنست بلوخ (Ernst Bloch) اشاره میکند: سوال این است که آیا استالین چهره مارکسیسم را تغییر و یا اینکه چهره واقعی آنرا نشان داد؟. (فلسفه تاریخ)

مارکس تئوری خود را با انتقاد به مذهب شروع و با بررسی اقتصاد سرمایه داری بیابان رسانید. مارکس معتقد بود که سیستم سرمایه داری باعث فقر و بیچارگی طبقه گارگر می گردد و تضاد های اجتماعی در این سیستم قابل حل

نیستند. مارکس اضافه می‌کند که فقط طبقه گارگر است که میتواند طبقه سرمایه دار و همچنین دیگر طبقات را به گورستان تاریخ بفرستد و بعنوان ناجی بشریت بهشت را در روی زمین برای انسانها ایجاد نماید. در واقع جای ناجیان مذهبی در تئوری مارکس به طبقه گارگر واگذار می‌گردد. اگر طبقه گارگر در تئوری مارکس ناجی می‌شود طبقه سرمایه دار و دیگر قشرهای جامعه به شیطان تبدیل می‌گردند و زمانی که این دکترین مارکس بعنوان یک امر مطلق مورد تأیید طرفداران آن قرار گیرد راه برای نابودی شیاطین بوسیله "ترور انقلابی" هموار است. (فلسفه تاریخ)

آیا اینکه تئوری مارکس علمی است و یا غیر علمی در این جا مورد بحث نیست (این تئوری بخشی از جامعه قرن ۱۹ را بدرستی بررسی نمود) بلکه مهم درک و فهم مارکسیست ها از جامعه است. این تئوری دنیا را به دو قطب تقسیم نموده : قطب طبقه گارگر و قطب اشرار و طبقات دیگر اجتماع. یکی از این دیگران در زمان مارکس سوسیالیست فرانسوی **Proudhon** بود . زمانی که **Proudhon** حاضر نشد نظریات مارکس را بپذیرد مورد انتقاد شدید مارکس قرار گرفت و حتی متهم گردید که از سرمایه دارن پشتیبانی می‌کند. (فلسفه تاریخ)

برای مارکسیستها فقط یک تئوری درست و علمی است و آن هم تئوری مارکس است و باقی نظریات اجتماعی غیر علمی و باید رد گردند. در چارچوب تئوری مارکس مکانی برای تبادل فکری و بحث در جامعه باقی نمی‌ماند: هر کس که هم فکر ما نیست دشمن ما است، طرفدار سرمایه دار است. در زمان لنین و استالین نه تنها افکار غیر مارکسیستی مورد قبول واقع نمی‌گردید بلکه افرادی که این نظریات را بیان میکردند به "گورستان تاریخ" فرستاده می‌شدند. (فلسفه تاریخ)

فاجعه اجتماعی و انسانی دوران لنین و استالین فقط نتیجه فقدان آزادی افکار نبود، بلکه همانطور که **Proudhon** به مارکس هشدار داده بود اقتصاد دولتی و سلب مالکیت خصوصی و نبودن رقابت مابین بخشهای مختلف اقتصادی باعث به بوجود آمدن استبداد در جامعه می‌گردد. در سال ۱۹۱۸ لنین مجلس را لغو و فعالیت تمام احزاب به غیر از حزب بلشویک را ممنوع نمود. در یک چنین سیستمی دیگر جایی برای تضمین حقوق بشر باقی نمی‌ماند. (فلسفه تاریخ)

از جمعیت ۱۲۰ میلیونی روسیه در سال ۱۹۱۷ فقط سه میلیون کارگر در کارخانه ها کار می‌کردند و آگاهی سیاسی و عمل کرد این اقلیت ناچیز باعث پیروزی انقلاب نگردید ، بلکه شکست روسیه در جنگ اول و تضعیف حکومت مرکزی. حزب کمونیست (بلشویک) که خود را نماینده طبقه گارگر معرفی می‌کرد توانست به رهبری لنین بعد از هم پاشیدن شدن رژیم نیکلای دوم با ترور مخالفان ، ایجاد ترس و وحشت تسلط خود را بر جامعه تحمیل کند. در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ یک اقلیت مضممی پیروز گردید که برای رسیدن به قدرت قادر به ارتکاب هر جنایتی بود. (فلسفه تاریخ)

با از بین بردن مالکیت شخصی در بخش کشاورزی در روسیه نه فقط قحطی و گرسنگی پدیدار گردید بلکه بخش عظیمی از کشاورزان ناراضی که به اردوگاه های کار اجباری اعزام شده بودند در این اماکن جان خود را از دست دادند. سلب مالکیت در روسیه به وسیله "ترور انقلابی" مارکسیستی صورت گرفت. (فلسفه تاریخ)

این فاجعه در روسیه نتیجه عملی کردن نظریه ی اقتصادی (رویائی) و سیاسی مارکس توسط لنین و استالین بود. میتوان واژه دیکتاتوری پرولتاریا که مارکس آن را بیان نمود چنین توصیف کرد: دیکتاتوری طبقه گارگر بر علیه طبقات دیگر و ترور و حذف فیزیکی و فکری دیگران. (فلسفه تاریخ)

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی:

در پی جنگ جهانی دوم ، میان دو نظام اقتصادی جهان — سوسیالیسم و کاپیتالیسم — و دولتهایی که این دو نظام را نمایندگی می کردند یک معارضه که به جنگ سرد معروف شد و نزدیک به پنج دهه طول کشید جریان داشت. شوروی در این مدت در موارد متعدد در ساخت سلاحهای تازه از جمله موشک از رقیب خود جلو افتاد و با کمکهای آن ، رقیب در دو جنگ منطقه ای (کره و ویتنام) ناموفق شد. ولی نظام شوروی نتوانست با آموزش و پرورش، نسلی وفادار بار آورد و تامین نیازهای اقتصادی مردم خود را دست کم گرفت و امید آنان را به آینده نظام متزلزل ساخت . (نژاد احمد، ۱۳۸۳)

گرداندگان نظام شوروی بعد از نیمه دهه ۱۹۸۰ قاطعیت خود را از دست دادند و با چند دو دلی و اشتباه آنان، نظام شروع به ریزش از درون کرد به گونه ای که بوریس یلتسین که روزگاری خود را از کمونیستهای وفادار نشان می داد و از پلکان حزب کمونیست بالا آمده بود در سال ۱۹۹۱ ، در سالروز انقلاب بلشویکی ، حزب کمونیست را که خود زمانی رئیس یک شعبه آن بود پس از ۷۴ سال حاکمیت ؛ غیر قانونی اعلام کرد! و نزدیک به دوماه بعد هم با دومقام دیگر ، اتحاد شوروی را بدون توسل به رفراندوم و یا رای پارلمان منحل کرد .

بررسی تطبیقی انقلاب اسلامی با انقلاب روسیه

در این بخش ضمن بررسی تطبیقی؛ آفات و موانعی را که سبب فروپاشی و شکست انقلاب روسیه گردید تحلیل نموده و بررسی می کنیم که این عوامل تا چه اندازه می تواند در فروپاشی و شکست انقلاب اسلامی موثر واقع شود. (نژاد احمد، ۱۳۸۳)

تنها جوامعی مستعد انقلابند که قدرت سیاسی حاکم بر آن جوامع از مردم و اقشار جامعه فاصله گرفته و فاقد پایگاه اجتماعی باشد. در این حالت اگر قدرتی مورد حمایت اکثریت، در جامعه پدید آید و در پی خواسته های اکثریت

مخالف نظام حاکم باشد تضاد میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی شکل می گیرد. این تضاد در بهترین حالت به یک انقلاب موفق تبدیل می شود و این در صورتی است که یا قدرت سیاسی در حالت ضعف خود باشد و یا قدرت اجتماعی از حمایت قوی مردمی و رهبری قدرتمند برخوردار باشد. (ملکوتیان، ۱۳۸۲)

مولفه‌های تشکیل دهنده قدرت سیاسی عبارتند از: (۱) شرایط اقتصادی (۲) عامل نظامی (۳) حمایت بین المللی .

در قدرت اجتماعی هم سه عامل اصلی عبارتند از: (۱) مشارکت مردمی (۲) رهبری (۳) ایدئولوژی

با بررسی قدرت سیاسی قبل از انقلاب و قدرت اجتماعی به وجود آورنده انقلاب در انقلاب روسیه و انقلاب اسلامی ایران می توان به تفاوت‌های این دو انقلاب و نقاط امتیاز انقلاب اسلامی پی برد.

● قدرت سیاسی:

■ شرایط اقتصادی

شرایط اقتصادی روسیه در آغاز قرن بیستم پس از دو جنگ خارجی بسیار نابسامان بود و رکود و بیکاری به شدت بر آن حاکم بود. اوضاع کشاورزی در روسیه در این دوران وضع نامطلوبی داشت. قحطی مرگباری که از کم محصولی سال ۱۹۱۱ ناشی شد وحشت قحطی سال ۱۸۹۱ را تکرار کرد. دهقانان با جوشاندن تخم جارو تغذیه می کردند و بیماری واگیردار تیفوس همه جا را فراگرفته بود.

در اواخر حکومت شاه، رژیم ایران در مطلوب ترین سطح از قدرت اقتصادی قرار داشت که در تمام دوران سلطنت ۵۷ ساله رژیم پهلوی بی سابقه بود. با افزایش سریع و غیر قابل پیش بینی درآمد نفت، رژیم ایران نه تنها تبدیل به یکی از دولت های ثروتمند شد، بلکه جامعه ایرانی را به یک جامعه کاملاً مصرفی تبدیل کرد. و برخلاف رژیم روسیه، نه تنها دولت مقروض نبود، بلکه به بسیاری از دولت ها، وام های سخاوتمندانه ای اعطا کرده بود و از ذخایر ارزی قابل توجهی برخوردار بود.

■ عامل نظامی

موقعیت روسیه در اروپا پس از جنگ های محدود موسوم به کریمه در سال ۱۸۵۴ دچار تغییر اساسی شده بود. کشوری که در ۱۸۱۵ تنها قدرت قوی اروپا بود بعد از جنگ کریمه به یکی از چند قدرت بزرگ تر تنزل پیدا کرد. وقوع جنگ جهانی اول نیز تیر خلاصی به ارتش از هم پاشیده روسیه شلیک کرد و در همان زمان شرایط را برای پیروزی انقلاب روسیه فراهم کرد.

ارتش ایران برخلاف روسیه، در طول پنجاه سال پیش از پیروزی انقلاب در هیچ جنگ خارجی مهمی شرکت نکرده بود. محمد رضا شاه نیز به عنوان فرمانده کل قوا بیش از هر پادشاهی در ایران به قوای مسلح توجه داشت. میزان موافقت نامه های خرید تسلیحاتی که در طول بیست سال از ۱۹۵۰-۱۹۶۹ تنها ۷۴۱ میلیون دلار بود به رقمی معادل بیست میلیارد دلار در سالهای بعد یعنی از ۱۹۷۱-۱۹۷۰ رسید. و ایران بزرگترین خریدار سلاح از کشورهای امریکا، انگلیس و فرانسه شد.

■ حمایت بین‌المللی

انقلاب روسیه در شرایطی شکل گرفت و به پیروزی رسید که جهان در آتش جنگ اول جهانی می‌سوخت. دولت روسیه تزاری اگرچه در یک اتحادیه نظامی شرکت داشت اما در زمان بروز بحرانهای انقلابی نه تنها مورد حمایت و کمک بین‌المللی قرار نگرفت بلکه جناحهای انقلابی توانستند به طرق گوناگون حمایت بین‌المللی را به سمت خود جلب کنند.

در سالهای دهه پنجاه رژیم شاه از نظر حمایت بین‌المللی در مطلوبترین موقعیت بود و کمتر کشوری وجود داشت که علی‌رغم بروز بحران تحت تاثیر رقابتها و تضادهای بین‌المللی قرار نگیرد و از حمایت بلوک شرق و غرب و کمک مستقیم امریکا برخوردار باشد و در مقابل، انقلابیون از هرگونه کمک و همراهی بین‌المللی محروم بودند.

● قدرت اجتماعی

■ مشارکت مردمی

در روسیه اقلیت معدودی از کارگران کارخانجات اعتصابی و سربازان حزب بلشویک معترضین اصلی و مشارکت‌کنندگان در سرنگونی رژیم تزاری روسیه بودند. نقطه شروع این انقلاب نیز پترزبورگ بود که در پی آن مسکو نیز سقوط کرد.

اما در ایران، سابقه ۱۵ ساله مبارزات مردمی که از سال ۱۳۴۲ به صورت جدی شروع شده بود باعث شد تا اکثر مردم ضمن آشنایی با ایدئولوژی نهضت ضمن انزجار از رژیم پهلوی به مشارکت وسیع در مبارزات پردازند و تمام اقشار مردمی اعم از کارگران، کارمندان، دانشگاهیان، حوزویان و بازاریان حضور فعالی در این مبارزه داشته باشند. از سوی دیگر مبارزات مردم منحصر به تهران و یا شهرهای بزرگ نبود بلکه در تمام نقاط کشور، این مبارزه به صورت فعالانه ادامه داشت.

▪ رهبری

سقوط رژیم تزاری در فوریه ۱۹۱۷ ناشی از حرکت و قیامی بود که توسط سربازان پادگان و کارخانجات پتروگراد انجام شد. این قیام از رهبری خاصی برخوردار نبود و همه گروههای چپ و راست معترف هستند که در اعتصابات و تظاهرات فوریه، که منجر به سقوط نیکلای دوم شد، نقشی نداشتند. هیچ گروهی حتی بلشویکها ادعای رهبری انقلاب فوریه را ندارند و حتی لنین پا را فراتر گذارده، ادعا می کند که انقلاب فوریه ناشی از تفکر خرده برژواری بود.

رهبری در انقلاب اسلامی ایران سه نقش محوری را به صورت کامل انجام داد. در ابتدا در یک دوره ۱۵ ساله ایدئولوژی نهضت را بر اساس آیین اسلام تدوین کرده و پشتیبانی فکری و عقیدتی نهضت را انجام داد. و پس از حضور در کشور مبارزات نهایی سقوط رژیم و جایگزینی حکومت خواسته مردم را رهبری کرد. و پس از پیروزی انقلاب در یک فرصت ده ساله معماری یک نظام اسلامی را به انجام رساند. امام خمینی(ره) در واقع سه نقش ایدئولوگ، فرمانده و معمار انقلاب را به نحو احسن انجام داد.

▪ ایدئولوژی

افکار و اندیشه‌های سوسیالیستی و به ویژه مارکس و لنین در شکل‌گیری احزاب و گروههای سیاسی، در روسیه، از اوایل قرن بیستم نقش مهم و عمده‌ای داشته است. لنین در این زمینه می‌گوید: مکتب مارکس همانا مکتب مادی‌گرایی است. باید دانست چگونه با دین مبارزه کرد و برای این کار باید منابع ایمان و دین توده‌ها را با مفاهیم مادی‌گرایی توضیح داد.

در حالی که مکتب اسلام از چهارده قرن پیش وارد ایران شده بود و کاملاً با تار و پود زندگی مردم ایران مخلوط شده بود، ایدئولوژی اصلی مردم در مبارزه با رژیم شاه بود. حمایت مردم از رهبری نیز در واقع ریشه در مکتب داشت زیرا امام خمینی نه فقط یک رهبر سیاسی که قبل از آن یک روحانی و رهبر دینی بود. از این رو اساسی‌ترین تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب روسیه را می‌توان در ایدئولوژی دانست. انقلاب روسیه به نوعی به مخالفت با دین و محدود کردن آن در حیات انسان معتقد بود در حالیکه انقلاب ایران یک انقلاب کاملاً دینی و بر اساس و محور اسلام و قائل به حضور دین در همه عرصه‌های زندگی بود. (ملکوتیان، ۱۳۸۲)

اینک این سوال مطرح می‌گردد که اگر انقلاب روسیه را انقلاب کبیر بنامیم، انقلاب اسلامی را چه بنامیم؟ و اگر انقلاب اسلامی، انقلابی واقعی و تمام عیار است، آن‌چه را که در روسیه رخ داده است چه باید بنامیم؟

منبع:

بازیابی از برنا نیوز : (www.bornanews.ir)

آئین، د. (۱۳۷۸). داستان دو انقلاب ۱۹۱۷ روسیه از نگاه گردانندگان آن (پژوهشی ژرف در ماهیت دو انقلاب فوریه و اکتبر) ف. دیده‌بان. در تهران: ۱۵۰۰.

(۱۳۶۰). لئون تروستکی : تاریخ انقلاب روسیه ۳ جلدی. س. باستانی، & ی. آذری. در تهران: فانوس.

(۱۳۸۳). مروی در تاریخ انقلاب روسیه. ا. پزشکزاد. در تهران: ۲۲۰۰.

دان، ج. (۱۳۸۴). انقلاب روسیه. س. سمی. در تهران.

ساده، ن. (اکتبر ۲۰۰۷). در راه اکتبر سرخ : بررسی تاکتیکهای بلشویکی در انقلاب. مجله تئوریک قدرت کارگری شماره ۳۸.

(۱۳۸۶). انقلاب روسیه. س. سمی، & ج. دان. در تهران.

صدای مردم. بازیابی از پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگ توسعه.

فلسفه تاریخ. www.aftab.ir.

گورباچف، م. (۱۳۷۹). پراسترویکا: دومین انقلاب روسیه. ع. صدریه. در تهران.

(۱۳۸۲). انقلابهای متعارض معاصر: انقلاب فرانسه ۱۷۸۹، انقلاب روسیه ۱۹۱۷، انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹) ۱۳۵۷، ... م. ملکوتیان. در تهران.

(۱۳۸۳). بررسی تطبیقی آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه. م. نژاد احمد. در تهران.

ویکیپدیا. بازیابی از <http://fa.wikipedia.org>